

لقاء الله

از دیدگاه علاء مه طباطبایی

و آیه الله ملک تبریزی

سید ابراهیم سیدعلوی

«جریده عبارت است از خردورزی بیش از اندازه معقول و ممکن و آن افراط و زیاده روی است و موجب می شود فکر و اندیشه از حد شایسته خود بیرون رود و ذهن بر چیزی ثابت استوار نماند و همواره امور دقیق اما دور از عقل سلیم و ذهن مستقیم را دنبال می کند و طبعاً و تبعاً از جاده وسطی و حق منحرف و به چپ و راست می لغزد و از مرز معقول و مطلوب می گذرد و حتی گاهی در عقلیات به الحاد و تباهی عقیده می افتد و در شرعیات به وسواس می رسد»^۲ (الیمین و الشمال مضله و الطريق الوسطی هی الجاده؛ راست و چپ گمراهی است و راه میانه همان جاده است).^۴

این مضامین در برخی آیه های قرآنی و نصوص روایی و در نهج البلاغه و صحیفه سجادیه به اختصار تمام آمده است: ... بین مشبه لله بخلقه او ملحد فی اسمه او مشیر الی غیره ... ؛ اهل زمین در آن روزگار ملت هایی پراکنده بودند دارای هواهای گسترده و جور و اجور و راه های بسیار دور و از هم بریده، یکی تشبیه کننده خدا بود به آفریده اش و یکی دیگر در نام های او دچار انحراف و لغزش و سومی جز به او اشاره کننده.^۵

مرزبانی توحید و نگاهبانی حد سلوک عبادی و میزان معرفت باری تعالی نخست رسالت انبیای الهی است که توحید و عرفان و سلوک مرزی دقیق دارند و توان انسان ها بسیار ناچیز و جاده حرکت بی حد باریک و لغزنده است و به هر حال سالک را رسم الخط ویژه و برنامه مخصوصی لازم می باشد و آیه کریمه «وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون»^۱، و بیشتر آنان به خدا ایمان نمی آورند، مگر آنکه آنان همچنان مشرک اند» برای سالکان هشدار جدی است.

حد خردورزی درباره خدا

انسان سالک در پرتو نور چراغ شریعت و هدایت پیامبران با ابزار عقل و خرد به عرصه حیاط و خودسازی گام می گذارد و در همه مراحل با برنامه تعیین شده ای پیش می رود. ظرفیت وجودی اش نامحدود نیست. اما بر همه چیز احاطه ندارد. فقط ذات پاک ربوبی است که بر همه چیز محیط است «وکان الله بکل شیء محیطاً»^۲

علاء مه نراقی آنجا که به بیان خودسازی انسان می پردازد از عقل و اندیشه آدمی آغاز می کند و برحسب نظری که در ارزیابی های اخلاقی به اعتدال و دو سوی افراط و تفریط قائل است و آن را در شئون انسان ساری و جاری می داند در بحث عقل و فکر حکمت را نقطه اعتدال و جهل بسیط و جریده را ذیله و دو سوی انحرافی افراط و تفریط می شمارد و در این زمینه می نویسد:

۱. یوسف، آیه ۱۰۶.

۲. نساء، آیه ۱۰۸ و ۱۲۶.

۳. مولامهدی نراقی، جامع السماعات ج ۱، ص ۱۰۰، (نجف اشرف، ۱۳۷۵ ق) و ترجمه فارسی آن، ج ۱، ص ۱۵۰ (انتشارات حکمت و کنگره فاضلین. نراقی)

۴. سید رضی، نهج البلاغه امام علی (ع)، خطبه ۱ و ۱۶.

۵. همان.

و خدا سبحانه فرمود: ان الدین یلحدون فی آیاتنا لایخفون علینا ...^۶ همانا کسانی که در آیه های ما الحاد می ورزند و منحرف می شوند بر ما پوشیده نمی ماند.

و دیگر جای فرموده: ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها و ذروا الدین یلحدون فی اسمائه ...^۷ و برای خدا نام های نیکوست، او را با آن نام ها بخوانید و کسانی را که در نام های او الحاد می ورزند رها کنید.

علامه طباطبائی در ذیل تفسیر آیه اخیر تحقیقی اجتهادی کرده و نام های خدا را بی شمار دانسته، اگرچه در حدیثی صد منهای یک معرفی شده اند. وی نام های الهی را توفیقی ندانسته است.^۸

اما طبرسی گفته است: و فی هذا دلالة علی انه لایجوز ان یسمی الله الابما سَمی به نفسه؛ و در این دلالت بر آن است که خدا را نمی توان با نامی جز با آن اسمی که خود را خوانده و نامیده است خواند و صدا کرد (یعنی اسمی خدا توفیقی است).^۹

و از صحیفه سجاده یکی دو جمله از باب تبرک آورده می شود: واحبنا من الالحاد فی عظمتک و وجبتنا عن الالحاد فی توحیدک؛ و ما را از انحراف و سوء فهم درباره عظمتت مانع باش و ما را از الحاد و لغزش در جاده توحید دور بدار.^{۱۰} توجه شود که امام (ع) عن توحیدک فرمود، فی توحیدک فرمود و این جای دقت است.

نقطه های انحراف

پس از این بیان درخشان قرآن و نهج البلاغه و صحیفه سجاده در تأکید بر حفظ حریم کبریایی و در رعایت ادب و نزاکت سخن در توصیف ذات ذوالجلالی و لزوم دوری جستن از کژاندیشی و کج گفتاری و به طور کلی انحراف از مسیر حق چند خواب پریشان و به تعبیر علامه امینی غلو آشکار یا داستان خرافی را بخوانید:

۱. سخن گفتن خدا با هزالی

غزالی گفت: من در ابتدای کار خویش احوال صالحان و مقامات عارفان را متکر بودم تا روزی خدا را در خواب دیدم. او (خدا) مرا صدا کرد و به من گفت: ای اباحامد. گفتم: آیا شیطان با من حرف می زند؟ فرمود: نه، منم خدای محیط بر شش جهت تو (بالا، پایین، جلو، عقب، راست، چپ).

سپس فرمود: ای اباحامد، آن افسانه هایت را دور بریز، بر تو باد هم صحبتی مردمانی که در زمین خود مورد توجه قرار داده ام،

آنان مردمانی اند که هر دو عالم را به محبت من فروخته اند. گفتم: به عزتت سوگند که خنکی حسن ظن و خوش گمانی به ایشان را به من بچشان. فرمود: قطعاً چنان کردم ... و آنچه بین تو و ایشان جدایی و فاصله ایجاد می کند دلمشغولی های تو است به دنیا و مهر و محبت آن. پس با اختیار خود از دنیا بیرون برو پیش از آنکه با خفت و خواری از آن بیرون شوی. من نوری از انوار قدسی ام را بر تو گذردادم بایست و بگو.

غزالی می گوید: من شاد و خرسند از خواب بیدار شدم و بکر است نزد استادم یوسف نساج آمدم و داستان خواب را برای او تعریف کردم. او لبخندی زد و گفت: ای اباحامد، اینها لوح ها و دفترهای ابتدایی ماست همه را محو کردیم، آری اگر تو صحبت ما برگزینی دیده بصیرت تو را با سرمه تأیید آن چنان بینا کنیم که عرش و پیرامونیان آن را ببینی و بدان راهی نشوی تا چیزهایی را مشاهده کنی که چشم ها آنها را درک نمی کنند، پس تیرگی های طبیعت تو صاف گردد و بر طور عقل و خرد خویش بالاتر روی و خطاب از خود خدا تعالی شنوی «انا رب العالمین» چنان که برای موسی (ع) پیش آمد.

علامه امینی صاحب الفیروز در تعلیقه بر این خواب پریشان می نویسد: ای کاش می دانستم آیا دهان شیطان تنگ بوده که بتواند بگوید منم خدای محیط بر شش جهت تو؟ چنان که دهان مدعیان ربوبیت و خدایی در گذشته روزگار از چنان ادعایی تنگ نبوده است و استاد نساج چه آموزش هایی به شاگردش داد که او در کتاب احیاء العلوم در باب آفات زبان از لعن و نفرین یزید منع کرد. آیا موسی کلیم الله که شریک غزالی در تکلیم الهی شده آیا در رؤیت او هم شریک گشته است که [لن توانی] شنیده؟ پس سالک مجاهد چون غزالی چنین باید باشد.^{۱۱}

۶. فصلت، آیه ۴۰.

۷. اعراف، آیه ۸۰.

۸. سید محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۸، ص ۳۷۵ (چاپ نخست، تهران، ۱۳۷۹ ق.).

۹. ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۱۳ (المنت رشدیه، ۱۳۳۹ ش) و رک: همان، ج ۹، ص ۱۵ و مقاله نگارنده، مشکوة، ش ۹۰.

۱۰. علی بن حسین زین العابدین (ع)، صحیفه کامله سجاده، ترجمه جواد فاضل و خط طاهر خوشنویس، دهای پنجم، صفحه ۸۵ (چاپ پیروز، واهباً دهای ۴۴، ص ۳۷۰).

۱۱. عبدالحسین احمد امینی، الفیروز، ج ۱۱، ص ۱۶۰ (چاپ پنجم، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق.).

۲. شراکت با خدا

ابن عربی در باب ۳۶۱ تحت عنوان شرکت با حق در تقدیر می نویسد و در خبر آمده است فرشته ای نزد اهل بهشت آید و پس از اجازه گرفتن وارد شده نامه ای از جانب خدا به آنان تقدیم می دارد و در آن نامه پس از سلام از سوی خدا به هر انسانی که مخاطب است چنین آمده است: من الحی القيوم الذی لایموت الی الحی القيوم الذی لایموت؛ از حی قیومی که نمی میرد به حی قیومی که او هم نمی میرد، اما بعد من به چیزی که گویم باش پس می شود، تو را همچنان قرار دادم، به هر چیزی که گویی باش، پس می شود... ۱۲.

نگارنده گوید: اولاً گشودن بابی به عنوان شرکت با حق تعالی در تقدیر نوعی شرک خفی بل جلی است؛ ثانیاً خدا تعالی قبل از آخرت که جای خود دارد به بندگان برگزیده خود و رسولان و پیامبران و معصومان - علیهم صلوات الله الملك المنان - در دنیا هم امتیازاتی داده و معجزه هایی به دست ایشان آشکار ساخته است و اما چنین تعبیری از سوی هر انسان موحد و طرح شرکت با حق تعالی برخلاف ادب توحیدی است که برای سالک الی الله آفت می باشد؛ ثالثاً «و در خبر وارد است» یعنی چه، آن روایت در کدام موسوعه حدیثی است و راوی آن کیست و صرف نسبت چیزی به پیامبر خدا (ص) مشکل را حل نمی کند و به حال سند روایت و محتوای آن هر دو باید در حد مقبولیت باشند و الا شطح تلقی خواهد شد؛ رابعاً آیه کریمه «الله لا اله الا هو الحی القيوم»^{۱۳} وصف خاص پروردگار متعال است که خود را بدان موصوف فرموده و ما بشر را نسزد که جز او را بدان صفت یاد کنیم، و گرنه اعطای هر مقام و منزلت از سوی او تعالی چنان که گفتیم حق اوست «لایستل عما یفعل وهم یستلون»^{۱۴} او از آن چه می کند سؤال نمی شود، در حالی که آنان مورد سؤال و بازخواست اند.

۳. سخنرانی دو محضر رسول خدا (ص)

رعایت ادب در برابر ذات پاک باری تعالی به اندازه ای مهم است که رسول خدا (ص) از نحوه سخن گفتن یک شخص و خطیب در محضرش برآشفته و با او برخورد کرده است. عدی بن حاتم گوید: شخصی نزد رسول الله (ص) سخنرانی کرد و گفت «من یطع الله ورسوله فقد رشد و من یمصهما فقد غوی» هر کس از خدا و رسول او فرمان برد و اطاعت کند رشد یافته است و هر که هر دو را نافرمانی کند به طور قطع گمراه شده

است؛ رسول خدا به او فرمود «بئس الخطیب انت، قل ومن یعص الله ورسوله»^{۱۵} چه سخنران بدی هستی تو، بگو هر که خدا و رسول او را نافرمانی کند». قضیه این بوده که آن خطیب و سخنران به خدا و رسول او ضمیر مثنی برگرداند و پیامبر بزرگ خدا آن تعبیر را برنصافت و آن را سوء ادب تلقی فرمود. سبحان الله، ماجرای بعدی را بخوانید که اگر در محضر او چنان اتفاق می افتاد چه عکس العملی نشان می داد.

مربطه از نظر قرآن

«یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون»^{۱۶} ای کسانی که ایمان آورده اید شکیبا باشید و یکدیگر را به صبر و شکیب و استقامت فراخوانید و با هم ارتباط داشته باشید و مرزبانی کنید و از خدا بترسید، شاید رستگار گردید.

در این آیه شریفه چند برنامه خودسازی و رفتار اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و فرهنگی مطرح است. امین الاسلام طبرسی می نویسد: و یدخل فیہ الدفاع عن المسلمین و الذب عن الدین...؛ و دفاع از مسلمانان و راندن و دور کردن دشمن از دین و پاسداشت حریم آیین داخل آن است.^{۱۷}

علامه طباطبائی در ذیل تفسیر این آیه برای آن مفهومی وسیع و دامنه ای گسترده قائل است و آن را شامل حفظ حدود و ثغور بلاد اسلامی از تعرض نظامی کفر و نیز نگاهبانی از میراث فکری، عقیدتی و فرهنگی کشورهای مسلمان و جلوگیری از هجوم و شیخون بیگانگان دانسته و تحقق افراد صالح و اجتماع کامل و سالم را در پرتو آن میسر و ممکن می داند.

علاوه با طرح پانزده عنوان به تحلیل و تحقیق آیه پرداخته که آن می تواند رساله ای مستقل باشد و ما برای رعایت اختصار فقط به آن تیتراها اشاره می کنیم:

۱. انسان و جامعه؛

۲. انسان و رشد اجتماعی او؛

۱۲. ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۲۹۵ (دار صادر بیروت).

۱۳. بقره، آیه ۲۵۵.

۱۴. انبیاء، آیه ۲۳.

۱۵. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح، ج ۲، ص ۵۹۲ (دار احیاء التراث العربی، بیروت).

۱۶. آل عمران (۳) آیه ۲۰۰.

۱۷. مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۶۲.

به سوی او بازگشت کننده می باشند.

۲. ... و اهلماوا انکم ملاقوه و بشر المؤمنین ... و بدانید، شما حتماً خدا را ملاقات و دیدار کننده اید و مؤمنان را مرزده بده. عیاشی از علی (ع): یوقنون انهم مبعوثون والظن منهم یقین؛ یقین دارند مبعوث و برانگیخته شوند و گمان آنان یقین است. ۱۹. طبرسی می گوید: خدا تعالی در آیه اول از خاشعان سخن گفته و در این آیه وصف ایشان فرمود؛ آنان دیدار کننده پروردگار خویش اند یعنی آنچه را پروردگار به ایشان وعده داده است و مانند آن است آیه «انی ظننت انی ملاق حساسیه»؛ ۲۰ من یقین داشتم که با حسابم دیدار کننده ام.

او بعد می نویسد: ولیس اللقاء من الرویة بشیء؛ لقا و دیدار به هیچ وجه به معنای رویت و دیدن شخص نیست. گویند: خدا با دوست داشتنی هایت دیدارت کند یعنی آنچه مایه شادی تو است به تو نشان دهد. ۲۱

علامه طباطبائی می نویسد: مضمون این آیه نزدیک است به مضمون آیه «فمن کان یرجو لقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً...»؛ ۲۲ پس هر کس دیدار پروردگارش را امید دارد باید کاری شایسته کند؛ اگر مراد از ملاقات ربّ روز بعث و برانگیخته شدن باشد. ۲۳

اسماعیل حقی می نویسد: ملاقات ربّ یعنی معاينة او و آن کنایه است از مشاهده هر صفة قیامت و صحنه سؤال و بازخواست. و برخی گفته اند: یعنی می دانند که می میرند، پس مراد از لقای او مرگ می باشد. ۲۴

زمخشری می نویسد: معنای «الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم» این است که آنان توقع دارند ثواب و پاداش خداوند را ببینند و به آنچه نزد اوست برسند و در آن طمع دارند ... ۲۵.

ابوالفتح رازی بیان می دارد: اصل ملاقات در لغت مقابله بود بر وجه مقاربه تا به حد ملاصقه (به هم چسبیدن) و حقیقت این در دو جسم برود و لقا و ملاقات به معنای رویت نیست و در

۱۸. المیزان، ج ۴، ص ۹۷-۱۴۹.

۱۹. تفسیر همایمی، ج ۱، ص ۴۲ (اسلامیه).

۲۰. حاقه، ۲۰.

۲۱. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲۲. کشف، ۱۱۰.

۲۳. المیزان، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲۴. روح البیان، ج ۱، ص ۱۲۵.

۲۵. کشف، ج ۱، ص ۱۳۴.

۳. عنایت اسلام به جامعه و اجتماعی انسانی؛

۴. اسلام ارتباط فرد و جامعه را معتبر می داند؛

۵. قوانین و سنت های اجتماعی اسلام قابل قبول و اجرا

می باشند؛

۶. چگونگی تشکیل اجتماعی اسلامی و امکان تعایش و

همزیستی؛

۷. دو منطق متفاوت: عقلانی و احساسی؛

۸. توقع و انتظار مزد و پاداش فقط از خدا و اعراض و روی

گردانی از ماسوا؛

۹. معنا و مفهوم واژه حرمت در اسلام؛

۱۰. راه های تحول و تکامل اجتماعی در آیین اسلام؛

۱۱. آیین اسلام به تنهایی می تواند و ممکن است سعادت

بشر را در این دنیا فراهم کند؛

۱۲. حاکمیت و تصدّی امور در آیین اسلام به دست چه کس

و کسانی باید باشد؛

۱۳. مرزهای عقلانی و عقیدتی و حدود و ثغور صوری،

عرفی و قراردادی در اسلام؛

۱۴. تمام شئون در آیین اسلام اجتماعی اند؛

۱۵. دین حق و امر آخرت بر دنیا چیره و غالب است. ۱۸.

علامه طباطبائی هر یک از این پانزده عنوان را که در ارتباط با

آن آیه مطرح کرده، یکایک را با بیانی وافق و شافی توضیح داده و

هرگونه ابهام را از آنان زدوده است. جالب توجه آنکه واژه های

صبر و مصابره و مراهبه و تقوا و وقایه را به هم ارتباط داده و فلاح

و رستگاری را همچون نتیجه مترتب بر آنها دانسته اند.

آیات لقاءالله

قبل از پرداختن به نظر آیه الله ملکى درباره لقاءالله و ملاقات عبد

با پروردگارش مناسب است مروری داشته باشیم بر بعضی آیاتی

که در آنها سخن از لقای او به میان آمده است.

ماده لقا و مشتقات آن چه مجرد و چه مزید در قرآن کریم بیش

از یکصد و چهل بار آمده و از آن شمار احیاناً به خدا، ربّ و

ضمیم راجع به او تعالی اضافه شده و مواردی دیگر که در ضمن

بحث اشاره می کنیم.

آیه های از سوره بقره (آیه ۴۶ و ۲۲۳)

۱. الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون؛

خاشعان کسانی اند که می دانند پروردگارش را دیدار کننده اند و



۳. ... لعلهم بلقاء ربهم يؤمنون؛ شاید آنان به دیدار پروردگارشان ایمان آورند.

در آیه نخست سخن از تکذیب لقای خدا است و در دومی انذار و هشدار در زمینه لقای آن روز و در سومی، باور به لقاء دیدار پروردگار. طبرسی می گوید: ثواب و کیفری را که خدا وعده داده تکذیب و انکار کردند و خدا تعالی پاداش و کیفر را به شیوه مجاز گویی لقاء دیدار خود قرار داد و برخی گفته اند ملاقات خدا تعالی جزای اوست، همچنان که به میت گویند عمل خود را ملاقات کرد یعنی سزای عملش را دید. آیه «فاعقبهم نفاقاً فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا اللّٰه ما وعده وبما كانوا یکذبون»^{۲۳} و خداوند در دل های ایشان تاروی که او را دیدار کنند به کیفر خلاف وعده خود با خدا و بسزای اینکه دروغ می گویند، نفاق باقی گذاشت ...^{۲۴} نظیر این آیه است. علامه طباطبائی می فرماید: این آیه نتیجه ای است مترتب بر مضمون آیه پیش و گفتند جز این زندگی دنیوی ما چیز دیگر وجود ندارد و ما برانگیخته شده نیستیم ... و مراد انکار معاد و رستاخیز است.^{۲۵}

آیه های از سوره اعراف (۱۴۳ و ۱۴۷)

«والذین کذبوا بآیاتنا ولقاء الاخرة حبطت اعمالهم ... ؛ آنان که آیه های ما و لقای آخرت را تکذیب کردند، اعمالشان پوچ گردیده است».

علامه طباطبائی می گوید: چون جزا و پاداش خود عمل است، پس پوچی عمل هم خود جزاست و حبط و پوچ گشتن در کارهایی مطرح است که جهت حسن در آنهاست و نتیجه احباط و پوچی اعمال حسنه آن خواهد بود. کسانی که دارای حسنه و سیئه می باشند، حسنه هایشان از میان رفته و فقط سیئات و

۲۶. تفسیر ابوالفتح رازی (روح الجنان و روح الجنان)، ج ۱، ص ۱۰۷ و رک: سیر و صبرورت در قرآن از نگارنده، بینات، ص ۴۶، قم.

۲۷. روح المعانی، ج ۱، ص ۲۴۹.

۲۸. البرهان، ج ۱، ص ۹۲.

۲۹. تفسیر المراغی، ج ۱، ص ۱۰۷.

۳۰. همان، ج ۱، ص ۶۰.

۳۱. تفسیر نورالتقلین، ج ۱، ص ۷۶.

۳۲. التفسیر الکبیر، ج ۳، ص ۵۰.

۳۳. توبه، آیه ۷۷.

۳۴. مجمع البیان، ج ۳ و ۴، ص ۲۹۲.

۳۵. المیزان، ج ۷، ص ۵۵.

آیه مضاف محذوف است و مضاف الیه به جای او نهاده ... دیگر آنکه لقا گویند در حق آن کس که بمیرد و گویند «لقی اللّٰه فلانا سواء» اگر مؤمن باشد و اگر کافر باشد. پس معنا آن است که «ملاقوا ثواب ربهم؛ ایشان را به ثواب خدای وصول باشد».

دیگر آنکه به معنای صبرورت آمده است ...^{۲۶}

آلوسی بغدادی گفت: و مراد از ملاقات رب سبحانه یا دیدار، ثواب و پاداش اوست یا رویت و دیدن اوست نزد کسی که رویت خدا را جایز و ممکن می داند ...^{۲۷}

بحرانی می گوید: امام عسگری (ع) آیه را بر یهود و ... تطبیق کرده و در وصف خاشعان فرموده «انان گمان دارند که ملاقات کننده پروردگار خویش اند، همان ملاقاتی که آن بزرگ ترین کرامت برای بندگان است» و چرا ظن و گمان به کار برد؟ زیرا آنان نمی دانند سرانجام کار و عاقبتشان چه خواهد شد ...^{۲۸}

مراغی می نویسد: چون خاشعان توقع دارند در روز حساب و جزا خدا را دیدار کنند، نماز بر ایشان سنگین نمی آید و آن را با شوق و رغبت به جای می آورند.^{۲۹}

طنطاوی اذعان می کند: یعنی توقع لقاء دیدار خدا تعالی را دارند.^{۳۰}

عبدعلی حویزی می گوید: یعنی آنان یقین دارند که مبعوث و محشور و برانگیخته می شوند و مورد بازخواست و حسابرسی قرار می گیرند و با ثواب و کیفر سزا می بینند.^{۳۱}

اما فخر رازی بیان می دارد: در این آیه چند وجه است. یک، ملاقات پروردگار کنایه از مرگ قرار داده شود، چون مرگ سبب ملاقات می شود و این از باب مسبب را گفتن و سبب را اراده کردن است و چنین مجاز گویی مشهور است؛ دو، ملاقات پروردگار تفسیر شود به دیدار ثواب او؛ سه ...

بعضی اصحاب ما (اشاعره) با این آیه «ملاقوا ربهم» بر جواز و امکان رویت خدا تعالی استدلال کرده اند، ولی معتزله گفته اند لقاء دیدار مفید رویت و معاینه نیست ...^{۳۲}

برخی آیه های سوره انعام (آیه ۳۰ و ۱۳۰ و ۱۵۴)

۱. قد خسر الذین کذبوا بقاء اللّٰه ... قطعاً آنان که لقاء دیدار خدا را تکذیب کردند، زیان دیدند.

۲. الم یاتکم رسل منکم یقصدون علیکم آیاتی وینذرونکم لقاء یومکم هذا ... ؛ مگر شما را رسولانی از خودتان نیامدند که آیه های مرا برای شما حکایت می کنند و شما را از دیدار چنین روزی هشدار می دهند؟

نفی آن عنوان شده است، مثل «لاتدرکه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير»^{۲۸} دیدگان او را در نیابند و او دیده ها را در می یابد و اوست لطیف آگاه.

۶. آیا مراد از رویت خدا آن دانش بدیهی است که در هنگام مبالغه در ظهور و بروز چنان گفته می شود؟ شکی نیست که قرآن در مقام اثبات علم و دانشی بدیهی برای انسان است، لیکن کلام در تشخیص حقیقت آن علم و آگاهی است که چیست و چگونه می باشد. حتی ما هر علم و آگاهی بدیهی را رویت نمی نامیم، مثلاً ما به بداهت و ضرورت می دانیم ابراهیم خلیل (ع) و اسکندر و خسرو (پادشاه ایران) در گذشته وجود داشته اند هر چند ما آنان را ندیده ایم، همچنین ما به بداهت آگاهی که شهرهایی به نام لندن، شیکاگو و مسکو وجود دارند و آنها را ندیده ایم و چنان علم و آگاهی را هرگز رویت دیدن نمی گوئیم و اگر مبالغه کنیم می گوئیم ما می دانیم ابراهیم، اسکندر و خسرو وجود داشته اند گویا دیده ایم و هرگز نمی گوئیم آنان را دیده یا می بینیم ...

آشکار است که این نوع علم و آگاهی به بدیهیات - که در کلیتشان مادی و حسی نیستند مانند یک نصف دو است و چهار جفت است و اضافه با دو سو قوام دارد - با آنکه از مصادیق علم و دانش بدیهی به شمار می روند، لیکن درباره آنها هرگز رویت به کار نمی رود و همین طور است کلیه تصدیقات عقلانی و فکری و معانی تخیلی؛ در یک کلام دانش های حصولی را رویت و دیدن نمی نامیم، مگر به معنای حکم و قضا، نه مشاهده هیاتی و دریافت حسی.

۷. و از سویی در میان معلومات ما دانستنی هایی وجود دارند که ما به آنها رویت اطلاق می کنیم، مثلاً می گوئیم می بینم که من هستم، خود را می بینم که چنین و چنان می کنم، فلان کار را خوش ندارم، می بینم که فلان چیز را دوست دارم، می بینم آرزو دارم، امید دارم و در همه این موارد ذات خود را می یابیم و خودمان با جان مشاهده می کنیم بدون اینکه حاجب و مانعی در میان باشد. علم حضوری و اراده درونی خود را که محسوس نیست و از مقوله فکر هم نمی باشد، مشاهده می کنیم و در ذات خود حب و کراهت و تمنا را در می یابیم و این حتی جز آن است که گاهی می گوئیم تو را می بینم که فلان چیز را دوست می داری، زیرا معنای آن این است که شما را در حال و وضعیتی

۲۶. همان، ج ۸، ص ۲۵۹.

۲۷. شوری، آیه ۱۱.

۲۸. انعام، آیه ۱۰۳.

کارهای بدشان باقی می ماند و تنها به سبب آنها کیفر می شوند و سزای کارهای نیک و حسنه هایشان هم بوج گشتن آنهاست. پس سزای بد تنها سزای ایشان می باشد.^{۳۶}

این مطلب از علامه که از آیه شریفه و دیگر مبانی قرآنی استفاده کرده است در خور اهمیت و دقت می باشد. با ملاحظه معنای خاصی که ایشان برای لقای خدا قائل است، چنان وضعی نتیجه قطعی و نهایی فراموشی ملاقات الهی و به طور کلی تکذیب یا نادیده گرفتن حیات اخروی است.

«قال رب انظر اليك قال لن تراني ...» گفت پروردگارا خود را به من بنما تا به تو بنگرم. فرمود: هرگز مرا نخواهی نتوانی دید ...

اگرچه از لقا و ملاقات در این آیه سخن به میان نیامده است، در آن رویت خدا مطرح گردیده است و علاوه به همین تناسب بحثی گسترده درباره رویت و لقا به عمل آورده است:

۱. رویت و دیدن در فهم عمومی و متعارف چیزی است که با عضو چشم و دیده تحقق می یابد و تردیدی نیست که چنین دیدن و رویت کار طبیعی جهاز بینایی است که برای چشم بیننده فراهم می گردد که صورت مماثل و همانندی از شی دیده شده در جهاز باصره فراهم و رویت محقق می شود.

۲. و از سویی قرآن به ما می آموزد که برای خدا به هیچ وجه من الوجوه مثل و مانند و شبیه وجود ندارد و او جسم و جسمانی نیست و زمان و مکان برای او متصور نمی باشد و هیچ چیز او را احاطه نکرده و دربر ندارد و به یک کلام نه در ذهن و نه در خارج آن برای خدا مثل و مانند و مشابه وجود ندارد «لیس کمثله شی»^{۳۷}.

۳. وجودی این چنین بدیهی است که با رویت و نگاه حسی دیده نمی شود نه در دنیا و نه در آخرت.

۴. و موسی (ع) آن پیامبر بزرگ و یکی از پنج اولوالعزم و سرور انبیای گذشته - علیهم السلام - نه چنان رویت حسی را درخواست کرده و نه چنان تقاضایی که ناشی از ناآگاهی است، در شأن او بوده است و نه او از خدا چنان انتظار داشته است که به دیده او چنان توان بخشد که خدا سبحانه که از آلودگی های جسمانی و مادی مبرا و از ویژگی های حرکت و زمان و مکان و سمت و سو منزّه است با چشم سر و عضو باصره دیده شود.

۵. در بعضی از آیه ها رویت خدا به نوعی مطرح شده است مثل سوره فصلت (آیه ۴۱) و سوره قیامة (آیه ۷۵) و سوره نجم (آیه ۵۳) و سوره عنکبوت (آیه ۲۹) و سوره کهف (آیه ۱۸) و جز آنها و در برابر آن آیات در آیه هایی دیگر ناممکن بودن رویت و

می بینم که چنان استنباط و استدلال می کنم و این معنا درباره ذات خودمان طوری دیگر است و این نوع علم و آگاهی را رویت نامیدند که در آن انسان خود معلوم را با واقعیت خارجی اش درمی یابد، امری است عادی و رایج (هم عالم و هم معلوم است) و آن همان آگاهی انسان است به خود و نیروهای درونی و اوصاف و احوال باطنی خویش که هرگز جهت، مکان، زمان و دیگر حالت های جسمانی در آن راه ندارند.

۸. و خدای تعالی آنجا که اثبات رویت و امکان آن می کند خصوصیتی را ذکر می کند که دلالت دارند مراد آن علم و آگاهی است که ما گفتیم. «اولم یکف بریک انه علی کل شیء شهید»^{۳۹} آیا همین بس نیست که پروردگارت بر همه چیز حاضر و گواه است و «الا انهم فی مرتبة من لقاء ربهم الا انه بکل شیء محیط»^{۴۰} آگاه باش آنان از دیدار پروردگارشان در شک و تردیدند، آگاه باش او به همه چیز احاطه دارد.

در این آیه ها شهود و حضور یا مشهود بودن خدا تعالی مطرح است، بدون آنکه به سمتی دون سمتی، مکانی دون مکانی و به چیزی دون چیز دیگر اختصاص داشته باشد، بلکه شهید و شاهد بر همه و محیط بر کل می باشد و اگر چیزی او را دریافت، ظاهر، باطن، وجدان و ذات را دریافته است و اگر ملاقات و لقائی باشد با این وصف و نشان می باشد نه به طور ملاقات حسّی که جز با رویارویی جسمانی و تعیین جهت، سمت، مکان و زمان میسر نمی شود و به همین معنا اشعار دارد آیه «ما کذب الفواد ما رای»^{۴۱} دل آنچه را دید، دروغ و خطا ندید. خدا که رویت را به دل نسبت داد بدون تردید مراد از آن جان آدمی است که دارای شعور است نه آن گوشت صنوبری شکل آویخته در سمت چپ درون سینه.

و نظیر آن آیه «کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون»^{۴۲} نه چنین نیست، بلکه آنچه کسب می کرده اند بر دل هایشان زنگار بسته، نه چنان است که آنان در همان روز از پروردگارشان در حجاب اند» است. پس اگر او را ببینند با دل یعنی جان هایشان ببینند نه با چشمان و مردمک دیدگانشان.

۹. و خدا تعالی در آیه هایی نوعی رویت را مطرح فرموده است نه با عضو باصره، مثل «کلا لو تعلمون علم یقین لثرون الجهمیم ثم لثرونها عین یقین»^{۴۳} نه، هرگز چنان نیست، اگر با دانش یقینی بدانید، هر آینه دوزخ را ببینید، آن گاه آن را به دیده یقین می بینید و «و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات

والارض ولیکون من الموقنین»^{۴۴} و این چنین ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان دهیم تا از اهل یقین باشد و قبلاً گفتیم ملکوت عبارت است از باطن اشیا و نه ظاهر محسوس آنها.^{۴۵}

با این توضیحات آشکار می شود که خدا تعالی در کلام خود نوعی از رویت و مشاهده را اثبات می کند ماورای رویت بصری و حسّی و آن نوعی شعور و فهمی است در انسان بدون به کار بردن آلت حسّی یا فکری و بالاخره انسان به پروردگار خویش شعور و ادراکی دارد ماورای آنچه از طریق فکر و به کارگیری دلیل و برهان آن را می یابد و هیچ حاجب و مانعی در میان نباشد و جز اشتغال به خود و گناهانش که کسب کرده او را به غفلت نمی کشاند و با این وجود غفلت از چیزی است که هست و مشهود می باشد نه زوال علم به طور کلی و از اصل و بن. در کلام حق تعالی چیزی وجود ندارد که مشعر بر زوال کلی باشد. البته از این غفلت به جهل تعبیر شده و آن زوال علم به علم است نه زوال اصل علم به آگاهی و این، آن چیزی است که کلام خدا سبحانه آن را بیان می کند و عقل با برهین درخشنده آن را تأیید می نماید و احادیث امامان اهل بیت - علیهم السلام - به آن دلالت دارند.

۱۰. از کلام خدا تعالی هویدا می شود آن نوع علم که رویت و لقا نامیده می شود برای بندگان صالح و شایسته خدا در روز قیامت تمام می شود، چنان که از ظاهر آیه «وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة»^{۴۶} در آن روز چهره هایی خرم اند و به پروردگارشان نگران و چشم دوخته اند» برمی آید. انسان در آنجا به چنان شرفی نائل می گردد. اما در این دنیا که انسان مشغول به خویش است و در حوائج طبیعی سرگرم می باشد سالک راه لقا و آن دانش ضروری به آیات پروردگار خود است: «یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً و فملاقیه»^{۴۷} ای انسان تو به سوی پروردگارت سخت در تلاش و کوششی، پس او را دیدار کننده ای. در آن معناسست آیه هایی که مرجع، مصیر (با صداد)، منتهی، خدا تعالی

۳۹. فصلت، آیه ۴۱.

۴۰. همان، آیه ۵۴.

۴۱. نجم، آیه ۱۱.

۴۲. مطففین، آیه ۱۴ و ۱۵.

۴۳. تکوین، آیه ۵-۷.

۴۴. انعام، آیه ۶.

۴۵. المیزان، ج ۷.

۴۶. قیامة، آیه ۲۲-۲۳.

۴۷. انشاق، آیه ۶.

است و بازگشت و انقلاب به سوی اوست. ۴۸

این همان علم ضروری و ثمره‌ای است که خدا تعالی در مقام اثبات آن برای خویشتن است و آن را رویت و لقا نامیده است و برای ما مهم نیست که آیا چنان تسمیه و نامگذاری حقیقت است یا مجاز، زیرا چنان که شناختید قرائن بر چنین اراده‌ای وجود دارد اگر آن نامگذاری حقیقی باشد، قرینه‌ها تعیینی است و اگر مجاز باشد قرینه‌های صارفه به حساب می‌آیند و قرآن در میان کتاب‌های آسمانی نخستین کتابی است که از روی این امر پرده برداشته است که پیشتر علم حضوری بر علم و آگاهی هر شیء به ذات خود منحصر بود، یعنی برای مثال چیزی برای آن یاد نمی‌شد. ۴۹

آیه‌ای از سوره یونس (آیه ۷ و ۱۱ و ۱۵ و ۲۵)

۱. ان الذین لایرجون لقاءنا و رضوا بالحیوة الدنیا و اطمانوا بها ... ؛ آنان که دیدار ما را امید ندارند و به زندگانی دنیوی دل خوش داشته‌اند و بدان دلگرم گشته‌اند ...

۲. فندر الذین لایرجون لقاءنا فی طغیانهم یعمهون ؛ و آنان را که به لقای ما امیدوار نیستند آنها را در سرکشی و کوردلی شان رها می‌سازیم.

۳. قال الذین لایرجون لقاءنا انت بقراءنا غیر هذا او بدکه ... ؛ آنان که دیدار ما را امید ندارند، گفتند قرآنی جز این بیاور ...

۴. قد خسر الذین کذبوا بقاء الله و ما کانوا مهتدین ؛ کسانی که دیدار خدا را دروغ شمردند، راستی که زیان کردند و ره یافته نبوده‌اند.

طبرسی درباره آیه اول می‌فرماید: به ثواب و پاداش ما طمع ندارند یا از عقاب و کیفر ما بیم ندارند. رجا به معنای خوف هم آمده است. خداوند دیدار و ملاقات چیزی را که جز به دست قدرت او نیست ملاقات و لقای خود نامیده است، همچنان که از آمدن فرشتگان به آمدن خود تعبیر فرموده است: «هل یظنون الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام ... ؛ آیا می‌نگرند جز اینکه خدا در سایه‌هایی از ابر بر آنان درآیند». ۵۱

و درباره آیه دوم می‌گوید: آنان را که از بعث و حساب نمی‌ترسند (لقا) رهایشان کنیم از کفر و انحراف از حق سرگردان شوند. ۵۲

و در آیه سوم گفته است: به بعث و نشور ایمان ندارند و از کیفر ما نمی‌ترسند و در پاداش ما طمع ندارند. ۵۳

و در آیه چهارم بیان کرده: پس از آنکه بعد از حشر اندکی از روز مکت کردند و یکدیگر را شناسایی نمودند کسانی که لقای خدا

را تکذیب کرده و دیدار جزا و کیفر را دروغ می‌پنداشتند ... ۵۴. علامه طباطبائی:

خداوند در آیه اول کافران را اولاً به نومیدی لقای خود وصف فرمود و آن عبارت است از رجوع به خدا با بعث و برانگیختگی در روز قیامت و ما درباره مراد از لقا در قرآن بارها سخن گفته ایم از جمله در سوره اعراف در مسئله رویت. ۵۵

اینان منکران روز جزا هستند و به پندارشان با انکار آن حساب و جزا ساقط می‌شود و همه و صد و وعید و امر و نهی هیچ می‌گردد و با سقوط اینها وحی و نبوت از بین می‌رود. پس با وجود انکار بعث و معاد هم و غم انسان مصروف فقط حیات دنیوی می‌شود. اصولاً هر موجود زنده اهتمامی فطری و جدی به بقای خود و سعادت خویشتن دارد و اگر او به حیات دائمی و در بعد وسیع به زندگانی دنیوی و اخروی ایمان داشته باشد، گسترده عمل می‌کند، ولی اگر جز به این حیات دنیوی اذعان نداشته باشد اهتمام او به همین حیات دنیوی محدود و بدان خشنود می‌شود و از طلب آخرت بدان سبب باز می‌ماند. مراد از خشنودی به حیات دنیوی و دل بستگی به آن همین است. وصف دوم یعنی همین و آن از لوازم و وصف نخستین است یعنی نومیدی از لقای خدا که آن این یکی را سبب می‌شود.

آنچه در ذیل آیه آمده به منزله تفسیری است برای آنچه پیشتر بیان شد که میان نسیان آخرت و یا دنیا ملازمه است و از غفلت آیات خدا جدا نمی‌باشد و سرانجام روشن گردید که عقیده و باور معاد یکی از اصولی است که دین بدان قائم است و با نبود آن

۴۸. المیزان، ج ۸، ص ۲۵۲. متن عبارت علامه چنین است: والذی ینجلی من کلامه تعالی ان هذا العلم المسمی بالروية واللقاء يتم الصالحین من عباد الله یوم القيمة كما یدل علیه قوله تعالی: وجوه یومئذ ناخرة الی ربها ناظرة. فهناک موطن التشریف بهذا التشریف واما فی هذا الدنیا والانسان مشغول ببدنه و منغمض فی غمرات حوائجه الطبیعیة وهو سالک بطریق اللقاء و العلم الضروری بآیات ربه و کادح الی ربه کدحاً لیلایته فهو بعد فی طریق هذا العلم لن يتم له حتی یتلای ربه.

۴۹. المیزان، ج ۸، ص ۲۴۸-۲۵۳.

۵۰. بقره (۲) آیه ۲۱۰.

۵۱. مجمع البیان، ج ۶ و ۵، ص ۹۲.

۵۲. همان، ص ۹۵.

۵۳. همان، ص ۹۷.

۵۴. همان، ص ۱۱۳.

۵۵. رک: المیزان، ج ۸، ص ۲۴۸-۲۸۱. ایشان درباره رویت خدا بحث مفصلی دارند که در صفحات پیش به آن پرداختیم.

دراز مدّت برای رسیدن به لقای پروردگار بدان معنا که او برمی گزیند، ارائه کرده است. او آن کتاب را با یک مقدمه گونه و چند فصل سامان داده است. به نظر او انسان سالک با چهار کار به ترتیب یا همزمان برنامه اش را شروع می کند (طوری که در متن زندگی و در تلاش و کوشش مداوم): مراجعه، مشارطه، مراقبه و محاسبه. یعنی انسان سلوک را با توبه و بازگشت از گناهان (اعم از آنچه انجام داده یا به طور کلی عازم بر ترک گناه باشد هر چند پیشتر به توفیق الهی گرد گناه نگشته باشد) شروع می کند و بعد اوّل صبح همانند یک شریک در عزیزترین و نفیس ترین سرمایه با نفس خویش شرط و شروط مطرح می کند و تمام روز به مراقبت و مواظبت کامل می پردازد تا از خط خارج نشود و کار خلاف از او سر نزنند و در پایان روز و موقع خواب کلیه عملکردها، گفتارها، کردارها، رفتارها و حتی اندیشه ها و فعالیت های ذهنی اش را حسابرسی می کند و پس از این محاسبه نقطه ضعف ها را مشخص و به علاج و درمان اقدام می کند و بر نقاط قوت سپاس می گوید و آن وضع را ادامه می دهد تا صیورت و تحول به سوی کمال ممکن شکل گیرد و ایشان در طول این برنامه ها اشاره به اعمال فرایض و نوافل و اوراد و اذکار دارد که همه سازنده و برای رسیدن به آن قله شرط لازم و پله ضروری اند و با این عمل های مداوم او در آستانه تحول قرار می گیرد گویا از سکوی طبیعت تیره که گرفتارش شده می پرد و پرواز می کند.

وی در این زمینه به احادیث مختلفی از پیامبر (ص) و اولیای معصوم (س) اشاره دارد و به صراحت می گوید: این عالم سه گونه است؛ عالم طبیعت و عالم مثال و عالم عقل. مشکل انسان در این است که این سه عالم درهم اند و عالم طبیعی بالفعل و دو عالم دیگر بالقوه اند و باید با همین سلوک شکل بگیرند تا به کمال و عینیت برسند. البته اندکی از آثار عالم مثال و کمی از عالم عقل در همین عالم طبیعی آشکار است.^{۵۸}

ملکی در آغاز کتاب درباره معرفت حق تعالی چنین گفته است: علمای شیعه (رض) درباره لقای خدا دو نظر دارند: یک، تنزیه صرف و عدم امکان شناخت و نهایت معرفت آن است که او را از هر اسم و رسمی باید منزّه دانست و آیات و اخباری را

و سقوط اصل معاد دین الهی به کلی از میان می رود.^{۵۶} در آغاز آیه دوم انسان به خیر شتابزده معرفی شده، او می خواهد که به سرعت به آن برسد و اگر خدا تعالی در امر شرف و عذاب برای مردم همانند آنان شتاب به خرج می داد، عذاب نازل می کرد، اما بر اساس علم و حکمتش چنان عجله ای نمی کند و مهلت می دهد و آنان در ضلال خود متحیر و سرگردان می مانند؛ به عبارت دیگر سنت بشری بر اساس هواهای نفسانی و جهالت و ناآگاهی بر شتاب و عجله است و اگر خدا نیز بر همین اصل شتاب با تحقق هر سببی، مسبب آن را که عذاب باشد، محقق می ساخت همه از بین می رفتند، لیکن او بر اساس حکمتش با وجود سبب عذاب مسبب را مانع می شود و به انسان ها مهلت می دهد تا متوجه شوند و برگردند و این است معنای کلام خدا که فرمود آنان را که لقای ما را امید ندارند رهاشان می کنیم تا در گمراهی بمانند که دنیا خانه آزمایش و ابتلا و امتحان است.^{۵۷}

البته بررسی همه آیات لقا و پرداختن به تفسیر آنها و نقل اقوال مفسران مقاله را از حد معمول و مطلوب خارج می سازد و لذا به همین چند نمونه بسنده کرده و به نکاتی که به آیه ها ویژگی بخشیده می پردازیم:

۱. در برخی آیه ها لقا و ملاقا به الله و رب و ضمیر راجع به او تعالی اضافه شده است.

۲. در مواردی به آخرت، یوم موعود و امثال آن.

۳. در موردی ملاقات و لقای سرور و شادمانی مطرح است.

۴. و دیگر بار لقای غی و ضلال عنوان شده است.

۵. و گاهی لقا به صراحت به معنای مرگ و پایان خط حیات دنیوی است.

۶. و در آیه هایی سخن از تکذیب و بی ایمانی به لقای خداست.

۷. و در جایی برعکس حصول یقین و ایمان و باور به لقای خدا آمده است.

۸. و در آیاتی رجا و امید و در دیگر آیات نو میدی از لقاء و ملاقات پروردگار مورد توجه است.

آیه الله ملکی در لقاء الله

آیه الحق میرزا جواد آقا ملکی تبریزی در رساله لقاء الله به عنوان یک فقیه عارف و حکیم اخلاقی وارد بحث عرفان و سلوک شده و نظرپردازی کرده است و براساس آن در عرفان عملی برنامه ای

۵۶. المیزان، ج ۱۰، ص ۱۱-۱۲.

۵۷. همان، ج ۱۰، ص ۱۸-۱۹.

۵۸. رساله لقاء الله یا کتاب دیدار تألیف آیه الله حاج میرزا جواد آقا مجتهد ملکی تبریزی، صفحات مختلف با بیان و توضیح ما.

فراقک ... ؟ هرگاه عذاب تو را تحمل کردم و بر آن صبر نمودم با جدایی تو چه کنم).^{۶۳}

ایشان پس از طرح روایت‌ها و احادیثی در آن زمینه که همه را صحیح و معتبر می‌شمارد، می‌گوید: آری، انسان کامل پس از طی مراحل، خود وجه الله، جنب الله و اسم الله می‌شود و اگر تو همت داری که از اهل معرفت باشی و به مقام و منزلت آنان برسی از راه شریعت بیا و مقداری از صفات حیوانی را از خود دور کن و به اخلاق روحانیون درآی و به مقام بهیمی و جمادی خوشنود مباش.^{۶۴}

وی در پی می‌نویسد: بلی، انسان باید ملتفت باشد که لقای حضرت او - جل جلاله - مثل لقای ممکنات نیست حتی رویت قلبی هم از کیفیت خیالی، وهمی و عقلی باید مبراً باشد و در صحیفه علویه آمده: «... ویمثل فی القلوب بغیر مثال تحده الاوهام اوتدرکه الاحلام؛ دل‌ها در عظمتش گم گشته‌اند و دیدگان عظمت و شکوه او را درک نمی‌کنند و دل‌ها با پوشیدگی و احتجابی که دارند منکر معرفت و شناخت او نیستند و در قلب‌ها بدون مثال و الگو تمثیل پیدا می‌کند بی‌آنکه او هام و افکار او را محدود سازند و خیال‌ها او را دریابند».^{۶۵}

آیه الله ملکی در پایان رساله و پس از ره توشه و مراجعه و مشارطه و مراقبه و محاسبه بحث را با عنوان «در آستانه تحول» پی می‌گیرد که بدون شک چنان سلوک شرعی انسان را دگرگون می‌سازد و او را در سکوی پرش قرار می‌دهد و در فصل نهایی کتاب (سر منزل) او در آستانه لقای حق تعالی است (طوبی لهم و حسن مآب).



که در لقاء الله وارد شده باید تأویل نمود، مثلاً می‌گویند مراد از لقای خدا مرگ یا دیدار پادشاه و کیفر است؛^{۵۹} دو، گروهی دیگر را عقیده بر آن است که معرفه الله ممکن است و باید اخبار تنزیه صرف و مطلق را با احادیث معرفه و لقاء جمع کرد، به این صورت که گفته شود مراد اخبار تنزیه صرف شناخت از طریق رویت با این چشم ظاهری و معرفت کنه ذات اقدس الهی است و مقصود از لقای معرفت شناخت اجمالی اسما و صفات و تجلی مراتب ذات و صفات به میزانی که برای انسان ممکن الوجود میسر است، می‌باشد.

استاد ملکی این نظریه را پذیرفته و در ادامه سخن می‌نویسد: اگرچه بعد از این همه کشف سبحات جلال و تجلی انوار جمال و فنای فی الله و بقای بالله باز حاصل این معرفت آن خواهد بود که انسان در حقیقت از وصول به کنه ذات عاجز است و این عجز و ناتوانی را به عیان و کشف خواهد دید. بلی، این هم ناتوانی است و عجز و ناتوانی دیگران نیز عجز از معرفت است، لیکن این کجا و آن کجا. جمادات هم از معرفت عاجزند. قطعاً مرتبه عجز حضرت اعلم خلق خدا محمد بن عبدالله (ص) با میزان معرفت دیگر انسان‌ها متفاوت است و این کجا و آن کجا^{۶۰} (ما عرفناك حق معرفتك؛ ما آن طور که شایسته مقام تو است، تو را نشناختیم).^{۶۱}

آیه الله ملکی در ادامه دفاع از نظریه دوم و به اصطلاح ایشان مذاق امکان معرفت می‌نویسد: و اگر بنا بر حمل به معنای مجازی باشد آن را به یک درجه از ملاقات که در حق ممکن الوجود شرعاً رواست، حمل می‌نماییم هر چند که در عرف عام آن را لقای حقیقی نگویند و در حالی که الفاظ برای ارواح معانی وضع شده است، اگر روح ملاقات را تصور کنیم ملاقات اجسام هم حقیقی است و ملاقات ارواح هم همین طور ملاقات حقیقی می‌باشد و ملاقات معانی هم لقای واقعی و حقیقی است و هر کدام به نحوی است که روح ملاقات در آن هست و هر یک به نحوه لایق و شأن ملاقات کننده و ملاقات شونده؛ پس معنای ملاقات انسان ممکن الوجود با خداوند واجب الوجود و جلیل القدر هم حقیقتاً روح لقا در آن هست، لیکن به نحو شایسته مقام ربوبی، چنان که در اخبار دعایی آمده و در آنها تعبیرات و وصول، زیارت، نظر به وجه، تجلی، دیدن قلب، تعلق روح و امثال آنها به کار رفته است (ولا تحرمنی ان نظری الی وجهک؛ مرا از دیدن روی خود محروم مفرما)^{۶۲} که ضد لقا، فراق، جدایی و محرومیت است، (هبنی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی

۵۹. همان، ص ۳-۴.

۶۰. همان، ص ۵.

۶۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۳ (الست بیروت).

۶۲. ملکی تبریزی، رساله لقاء الله، ص ۷-۸.

۶۳. بخشی از دعای کمیل.

۶۴. ملکی تبریزی، رساله لقاء الله، ص ۲۰-۲۱ و ۳۹.

۶۵. سماهیجی، الصحیفه العلویه المبارکة، ص ۶۷ (چاپ دوم، دارالتعارف بیروت) و در رساله لقاء الله، ص ۳۲ کلمه «یمثل» تمثیل آمده که اشتباه است.